



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵

جلسه‌ی نوزدهم؛ دوشنبه ۱۳۹۵/۸/۱۰

### بررسی امکان ثبوتی هر یک از اقوال ثلاثه در حقیقت اجازه

مرحوم شیخ رحمته فرمودند در حقیقت اجازه، سه قول وجود دارد؛ برخی قائل به کشف حقیقی شده‌اند، برخی قائل به نقل و برخی هم قائل به کشف حکمی شده‌اند. اما آیا هر یک از این احتمالات ثلاثه، ثبوتاً امکان تحقق دارد؟

بعضی از اعلام قائل شده‌اند که کشف حقیقی، ثبوتاً محال است و برخی دیگر نیز قائل شده‌اند نقل محال است - البته صریحاً نگفته‌اند بلکه ضمناً از کلمات فخرالمحققین رحمته و شاید برخی دیگر استفاده می‌شود - لذا صناعت اقتضاء می‌کند ابتدا در مقام ثبوت بحث کنیم تا ببینیم امکان کشف حقیقی، امکان نقل و یا امکان کشف حکمی وجود دارد یا نه، سپس بررسی کنیم اثبات با کدام احتمال سازگار است؛ چراکه اگر یکی از این سه احتمال ثبوتاً محال باشد، در مقام اثبات نمی‌توان ملتزم به آن شد و حتی اگر ظهور دلیل اثباتی مفید آن باشد باید از آن احتمال رفع ید کرده و ظاهر دلیل را حمل بر معنای غیر محال کرد.

### بیانی از فخر المحققین رحمته بر محال بودن قول به نقل ثبوتاً

مطلبی از جناب فخر المحققین رحمته نقل شده<sup>۲</sup> که لازمه‌اش آن است که نمی‌توان ملتزم به ناقل بودن

۱. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، ص ۴۱۹:

أقول: علی تقدیر صحه بیع الفضولی فإنه إذا اجازة المالك صح البيع و ملک المشتري (فنقول) ای وقت يحصل الانتقال إلى المشتري، یحتمل حال البيع، و یحتمل وقت الإجازة و منشأ الخلاف ان الإجازة هل هی کاشفة أو جزء من السبب أو شرط (فعلی الأول). یتحقق الأول و الثانی علی الثانی، ثم اختلف الفقهاء فی کونها کاشفة أو جزءاً أو شرطاً علی قولین (احتج) القائلون بکونها کاشفة بأنه لولاه لزم تأثیر المعدوم فی الموجود لان

اجازه شد<sup>۳</sup>؛ زیرا معنای نقل این است که بعد از اتمام عقد اگر مالک عقد را اجازه کند، از حین اجازه‌ی مالک اثر مترتب می‌شود و این به معنای تأثیر معدوم است؛ زیرا علی‌الفرض اجازه به تنهایی که اثر ندارد و سبب مستقلی برای نقل و انتقال نیست، بلکه اجازه‌ی عقد سابق می‌باشد. پس معلوم می‌شود عقد قطعاً مؤثر است، حال چه به عنوان جزء السبب یا به عنوان شرط و حتی ممکن است کسی قائل شود به عنوان تمام السبب. بنابراین نمی‌توان عقد را از فرآیند تأثیر کنار گذاشت، در حالی که علی‌الفرض هنگام اجازه، عقد معدوم است؛ زیرا إنشاء عقد مثلاً در روز قبل انجام شده است ولی اجازه‌ی مالک امروز حاصل می‌شود. بنابراین التزام به این قول که بعد از اجازه، نقل و انتقال محقق می‌شود با این که سبب یا جزء سبب معدوم است، به معنای تأثیر معدوم است، در حالی که معدوم نمی‌تواند مؤثر باشد کما هو الواقع.

### مناقشه در بیان فخر المحققین<sup>۴</sup> بر محالیت قول به نقل

عرض می‌کنیم از بعض مطالب گذشته، جواب این اشکال روشن می‌شود و آن این که اولاً: در ما نحن فیه آنچه را که شما سبب پنداشتید یعنی «بعت و اشتريت»، در واقع سبب نیست بلکه سبب در حقیقت همان اعتبار عقلائی است که متبایعین انجام دادند و عقلاء هم آن را به نوعی به رسمیت شناختند، و این اعتبار هم‌چنان در همان عالم اعتبار باقی است (بقاء کل شیء بحسبه)<sup>۵</sup> لذا امری که موجود است تأثیر می‌گذارد نه امر معدوم.

شاهد این مطلب در مشروعیت فسخ است؛ کسی که خیار فسخ دارد و خیار خود را اعمال می‌کند، چه چیزی را فسخ می‌کند؟ آیا امر معدوم را فسخ می‌کند یا چیزی را که موجود است؟! شکی نیست که امر موجود را فسخ می‌کند. هم‌چنین در مورد اقاله، متبایعین امر موجود را اقاله می‌کنند نه معدوم. و حتی بالاتر،

العقد حالها عدم و لان الشرط لا بد و ان يكون حال وجود السبب لا حال عدمه لامتناع تأثير المعدوم في الأمر الوجودي (و أجبب) بأنه يلزم صحة تصرف الغير في ملك غيره بغير إذنه لأن قبل الإجازة صح السبب و معنى صحة السبب ترتب أثره عليه فيكون فعل غير المالك كفعل المالك و هو قبيح عقلا (و احتج القائلون) بالثاني بأن الإجازة اما سبب أو شرط في قبول المحل أو في فعل الفاعل و المسبب لا يتقدم على السبب و لا المشروط على الشرط و الأخير هو الأجود ان قلنا بصحة بيع الفضولي، و منعه عندى أشبه و يتفرع النماء بمعنى انه لو حصل نماء بعد العقد قبل الإجازة فإن قلنا بالانتقال وقت العقد فهو للمشتري و الا فهو للبائع.

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۴۰۰:

و عن فخر الدين في الإيضاح: الاحتجاج لهم بأنّها لو لم تكن كاشفة لزم تأثير المعدوم في الموجود؛ لأنّ العقد حالها عدم، انتهى.

۳. بعض استدلال‌های جناب فخر المحققین<sup>۶</sup> به گونه‌ای است که صورت عقلی آن بر صورت عرفی‌اش غلبه دارد. علامه حلی<sup>۷</sup> خیلی به ایشان علاقه داشتند و در جایی نوشتند که «جعلني الله وقاية من كل سوء»؛ خداوند مرا سپر او قرار دهد در مقابل هر بدی.

۴. بقاء امر تکوینی در تکوین است و بقاء امر اعتباری در همان عالم اعتبار است.

وقتی بایع می گوید «بعث» و ایجاب تمام می شود، مشتری چه چیزی را قبول می کند؟ لفظ «بعث» که متصرم الوجود است و الان دیگر وجود ندارد، پس معلوم می شود امر موجود که همان اعتبار است را قبول می کند.

**ثانیاً:** در تکوینات هم لازم نیست همه ی اجزاء علت، هنگام تاثیر جزء اخیر علت تامه موجود باشند. مثلاً اگر خواسته باشیم شعله ی آتشی که از کاغذ دور است، کاغذ را بسوزاند، یا باید کاغذ را حرکت داده و به آتش نزدیک کنیم و یا این که آتش را حرکت داده و به کاغذ نزدیک کنیم، اما وقتی که آتش و کاغذ به هم نزدیک شدند، آن حرکت متوقف می شود و دیگر وجود ندارد ولی آتش کار خود را می کند و کاغذ را می سوزاند. در این جا نقل و انتقال، جزء علل مُعدّه است و لازم نیست علل مُعدّه عند تأثیر موجود باشند، بلکه حتی اگر معدوم هم باشند عیبی ندارد. در ما نحن فیه هم فرضاً بپذیریم «بعث» و «اشتریت» شرط است، اما جزء علل مُعدّه است و اجازه ی مالک است که کار اصلی را انجام می دهد.

### جواب محقق نائینی به اشکال فخر المحققین رحمتهما

مرحوم نائینی<sup>۵</sup> در پاسخ به اشکال فخر المحققین رحمتهما چنین فرموده اند: منشأ در نظر منشی، از انشاء تخلف نمی کند حتی بنا بر نقل؛ مثلاً وقتی که فضولی کتاب زید را به عمرو می فروشد، به نظر او منشأ که

۵. منیة الطالب فی حاشیة المكاسب، ج ۱، ص ۲۳۵:

و منها ما عن فخر الدین فی الإيضاح من أنّها لو لم تكن كاشفة لزم تأثیر المعدوم فی الموجود لأنّ العقد حالها عدم و حاصل برهانه أنّه لو قلنا بالنقل فلازمه أن لا يتحقّق المنشأ بإنشاء المنشی بل يتحقّق حال الإجازة و فی هذا الحال الإنشاء معدوم فلازمه أن يؤثر المعدوم فی الموجود و علی هذا التقريب لا یرد علیه النقص بالأمر المتصرّم و الأجزاء المتدرّجة فی الوجود فإنّه لا ینکر إمكان ترتب المعلول علی علّة ذی أجزاء متصرّمة و المترتب علی الأمور التدریجی بل ینکر تخلف اسم المصدر عن المصدر فالحقّ فی الجواب عنه هو ما تقدم أنّ المنشأ بنظر المنشی لا يتخلف عن إنشائه و إنّما المتخلف هو المنشأ فی عالم الاعتبار العقلانی أو الشرعی و هو إذا كان متوقفاً علی رضا المالك لا يتحقّق بمجرد.

✓ المكاسب و البیع (للمیرزا النائینی)؛ ج ۲، ص: ۷۸

قوله فده و عن فخر الدين فی الإيضاح الاحتجاج لهم بأنّها لو لم يكن كاشفة (إلخ)

هذا كما ترى استدلال لبطان النقل، و تقریبه يتوقف علی تمامية أمرين (الأول) ان يكون دخل العقد فی الملكية من قبيل دخل المؤثر فی أثره كما فی العلل و المعلول التكوینيين كالنار بالنسبة إلى الحرارة (الثاني) ان الملكية التي هی مضمون عقد البیع مثلا هی عبارة عن نفس الملكية المنشئة بإنشاء المنشی و يكون إنشائها علّة لتحققها فلا بد من ان تحقق الإنشاء، و علی هذا فلو كان تحقق الملكية حين الإجازة لا فی ظرف وقوع العقد لزم تأثیر المعدوم اعنى العقد المعدوم فی زمان الإجازة فی الأمر الموجود اعنى الملكية الحاصلة حين الإجازة، و لا يخفى تمامية ما افاده علی تقدير تمامية الأمرين المذكورين.

لكن الكلام فی صحتهما بل لا يستقيم شیء منهما، اما الأول فلان تأثیر العقد فی الملكية الاعتبارية ليس كدخل العلل التكوینية فی معلولاتها بل العقد موضوع لجعل الملكية جعلاً تشريعياً حسبما يأتي شرحه تفصيلاً، و اما الثاني: فلأن الكلام فی الملكية الاعتبارية التي يعتبرها من بيده الاعتبار و هو الشارع عند تمامية ما أخذ قيدا فی موضوع اعتبارها و هی مما يجوز تخلفها عن الإنشاء لا الملكية الإنشائية الحاصلة بإنشائها فی ظرف الإنشاء المستحيل تخلفها عن الإنشاء فليس فی النقل محذور تأثیر الموجود فی المعدوم أصلاً، بل هو مطابق للقاعدة لا الكشف الحقيقي بل الكشف الحقيقي

همان ملکیت مشتری بر کتاب زید است، محقق و موجود است و انفکاک اثر از مؤثر نشده است و در همان زمانی که مؤثر یعنی عقد موجود است، اثر هم موجود است. بله در مثل عقد فضولی، در اعتبار عقلاء و در اعتبار شارع، منشأ تخلف از انشاء می‌کند و بعد از اجازه حاصل می‌شود، اما در اعتبار متبایعین تخلف نمی‌کند و موجب تأثیر معدوم در موجود نمی‌شود.<sup>۶</sup>

### مناقشه در کلام محقق نائینی رحمته الله

حقیقت آن است که بیان محقق نائینی رحمته الله به تنهایی مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا فرضاً بپذیریم منشأ در اعتبار متبایعین موجود است و در اعتبار عقلاء و شارع، بعد از اجازه‌ای که ناقل است محقق می‌شود، اما آیا عقلاء و شارع، اثر را صرفاً با اجازه و بدون در نظر گرفتن عقد مترتب می‌کنند و یا با در نظر گرفتن عقد سابق؟

اگر بفرمایید بدون در نظر گرفتن عقد و صرفاً با اجازه اثر را مترتب می‌کنند، این که خلاف فرض است؛ چراکه در این صورت اجازه خود یک سبب مستقل برای نقل و انتقال است و ربطی به عقد ندارد، در حالی که معنای اجازه یعنی رضایت مبرزه به همان عقد سابق.

و اگر بگویید عقد سابق بوجوده الخارجی دخیل در نقل و انتقال است، در این صورت عقد سابق یا جزء سبب است یا شرط و یا تمام السبب، در حالی که علی الفرض عقد سابق معدوم است، لامحاله اگر آن

---

مستحیل، و ذلك لاستلزامه تأثير المعدوم في الموجود أعني الإجازة المعدومة حال العقد في الملكية الحاصلة في ظرف العقد عكس ما أفاده في الإيضاح كما ربما ينسب إليه أيضا بحمل استدلاله عليه لانه فاسد لعدم التأثير و التأثير التكويني في ناحية العقود و مسبباتها و إباء حمل عبارة الفخر عليه، بل لان فرض دخل الإجازة في الملكية مع الالتزام بتقدمها على الإجازة خلف يرجع الى القول بالمناقضة.

و توضیح ذلك انه اما يقال في باب السببية أن المجعول الشرعي هو سببية العقد للملكية بأن يكون الحكم الصادر عن الشارع هو سببية السبب حتى يكون حال السبب بعد جعله سببا بالتشريع حال الأسباب التكوينية في تأثيرها في مسبباتها على ما نسب إلى جماعة، أو يقال بأن المجعول هو الملكية عند تحقق موضوعها من العقد و نحوه و كلما فرض دخله في موضوعها جزءاً أو شرطاً على ما هو التحقيق كما فصل في الأصول و بينا في موضعه استحالة تعلق الجعل بالسببية نفسها، و الا لزم ان يكون العقد مشرعاً، و على كل تقدير، فعلى الأول: فاما نقول بدخل الإجازة المتأخرة في تحقق الملكية أم لا؟ فان قلنا بدخلها فتكون من اجزاء سبب الملكية و من البدهيات الأولية استحالة تقدم المسبب على بعض اجزاء سببه، ففرض تقدم المسبب على الإجازة التي فرض دخلها في تحققه (خلف) كما لا يخفى، و ان قلنا بعدم دخل الإجازة المتأخرة في تحقق الملكية كان خلفاً، حيث ان الكلام في الكشف الحقيقي بعد فرض دخل الإجازة كما لا يخفى، هذا على تقدير ذاك القول المحال اعني القول بجعل السببية، و على الثاني أعني القول بجعل المسببات عند وجود أسبابها يلزم الخلف حيث ان معنى جعل المسبب (ح) هو إنشائه على فرض تحقق موضوعه بأن يؤخذ موضوعه مفروض الوجود في مرحلة الإنشاء فيجعل الحكم على فرض وجوده و يكون فعليته بتحقيق موضوعه خارجاً و لازم ذلك عدم تقدمه عليه و لا تأخره عنه و إلا يلزم الخلف فتقدم المسبب على سببه لا يصح على كلا القولين فالكشف الحقيقي غير معقول.

۶. اگر یادتان باشد سابقاً بیان کردیم که اکثر فقهاء در بیع فضولی قائل هستند قبل از اجازه مالک، بیع صادق است اما به خاطر فقدان شرط که

همان رضایت مالک است، اثر بر آن مترتب نیست، آن اثر عند العقلاء و عند الشارع مترتب نیست، اما عند المتبایعین اثر مترتب است.

اشکال وارد باشد که التزام به تحقق نقل و انتقال بعد از اجازه‌ی مالک مستلزم تأثیر معدوم است، با کلام محقق نائینی رحمته الله علیه نمی‌توان به آن پاسخ داد.

### بیانی در محالیت کشف حقیقی

برخی گفته‌اند معقول نیست بگوییم با اجازه کشف می‌شود که عقد در زمان سابق با این که مشروط به اجازه بوده، تمام آثار قبل از تحقق اجازه بر آن مترتب بوده است؛ چراکه علی‌الفرض اجازه دخیل در مؤثریت عقد است، لذا اگر بگوییم اجازه کاشف از آن است که قبل از اجازه عقد مؤثر بوده و تمام آثار هم مترتب بوده، به این معناست که اجازه، هم دخیل هست و هم دخیل نیست.

به تعبیر دیگر همان استدلال جناب فخرالمحققین را می‌شود این‌جا بیان کرد که اجازه در عین این‌که نیست اگر بخواهد اثر بگذارد، به معنای تأثیر معدوم است؛ چراکه تا تمام اجزاء علت یا آنچه که به منزله‌ی علت است محقق نشود، نمی‌توان ملتزم به تحقق معلول شد، و اگر اجازه شرط باشد اما در عین حال با اجازه کشف شود که اثر از قبل مترتب بوده، این به معنای تأثیر معدوم است. در نتیجه معلوم می‌شود که کشف حقیقی محال است و نمی‌توان به آن ملتزم شد.

### پاسخ برخی اعلام به بیان مذکور

غیر واحدی از اعلام از جمله صاحب جواهر رحمته الله علیه، مرحوم آخوند در کفایه، صاحب فصول در الفصول الغرویه تبعاً لأخیه صاحب هدایة المسترشدين، آقا ضیاء عراقی در تقریراتش و برخی دیگر گفته‌اند این شبهه در این‌جا وارد نمی‌شود و هر کدام بیان خود را ذکر کرده‌اند، از جمله برخی گفته‌اند شما خواسته‌اید تشریح را به تکوین تشبیه کنید. آنچه که محال است، تقدیم مشروط بر شرط در تکوین است؛ مثلاً احتراق کاغذ بدون شرطش که تماس با نار باشد محقق نمی‌شود، و این امری بدیهی است، اما در اعتباریات مانعی ندارد که چیزی را به عنوان شرط اعتبار کرد که متأخر است، در حالی که مشروطش قبلاً حاصل شده است<sup>۷</sup>، و در شرعیات مصداق هم دارد که گاهی چیزهایی مقدم می‌شود که به منزله‌ی مسبب نسبت به سبب است؛ مثلاً حضور یوم الجمعة سبب استحباب غسل روز جمعه است، اما بعضی گفته‌اند اگر کسی خوف

---

۷. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۴۰۱:

و دعوی: أن الشروط الشرعية ليست كالعقلية، بل هي بحسب ما يقتضيه جعل الشارع، فقد يجعل الشارع ما يشبه تقديم المسبب على السبب كغسل الجمعة يوم الخميس و إعطاء الفطرة قبل وقته فضلاً عن تقدم المشروط على الشرط كغسل الفجر بعد الفجر للمستحاضة الصائمة، و كغسل العشاءين لصوم اليوم الماضي على القول به.

اعواز ماء در روز جمعه داشته باشد، پنجشنبه هم می تواند غسل جمعه را انجام دهد با این که هنوز سبب استحباب که حضور يوم الجمعة است محقق نشده است، در نتیجه مسبب بر سبب مقدم می شود.

مثال دیگر این که نادراً گفته اند قبل از حلول ماه شوال، می توان زکات فطره را داد، با این که وجوب زکات فطره مسبب از حلول ماه شوال است. و یا این که برخی<sup>۸</sup> گفته اند صحت صوم مستحاضه، منوط به غسل لیلہی لاحقہ است.<sup>۹</sup>

۸. مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۳، ص ۳۸:

ثم المتوقف عليه على القول به هل هو الأغسال النهارية فقط لكل يوم كما عن المنتهى، و التذكرة، و البيان، و نسبه في اللوامع إلى الجماعة، أو غسل الفجر خاصة، أو ليلته اللاحقة كذلك، أو السابقة كذلك، أو الليلتين؟ كما جعل كلا منها بعضهم وجها، و لم يبينه جماعة كالشيخ، و ابني إدريس و سعيد، و الفاضل في القواعد و التحرير و الإرشاد و النهاية، فعبّروا بالأغسال الظاهرة في العموم. و يحتمل قولها: عدم الحكم بالبطان إلا مع ترك جميع الأغسال النهارية و الليلية الماضية و المستقبلية، إذ لا يستفاد غير ذلك من المكاتبة، فإنّ ظاهرها ترك جميع الأغسال، فالحكم فيها بقضاء كل يوم يمكن أن يكون لجميع ما ذكرنا، و لكل واحد، و لكل اثنين، و الأول يقيني و الباقي مشکوك فيه.

و دعوی القطع بعدم مدخلية الليلة المستقبلية، غير مسموعة، إذ لا سبيل إلى القطع بالشرعیات من غير جهة النقل التي هي هنا مفقودة. و الأقوى منه - باعتبار عموم الخبر من جهة ترك الاستفصال أو إطلاقه حيث يدلّ على أن ترك الغسل لكلّ صلاتين يوجب القضاء سواء ترك الجميع أم لا - الحكم بالبطان بترك النهارية البتة، و أما الليلية فلاجمالها من جهة أنه لا يعلم أنّ سبب الأمر بالقضاء في الخبر الليلية الماضية أو المستقبلية لا يفيد في الحكم.

۹. در فقه بحثی مطرح می شود که آیا همان طور که صحت صلاة مستحاضة منوط به غسل استحاضه است، صحت صوم هم منوط به اغسال استحاضه هست یا نه؟

تقریباً اجماعی است که صحت صوم مستحاضه منوط به اغسال است و تنها کسی که بوی مخالفت از او دیده شده، مرحوم شیخ طوسی<sup>رحمته</sup> است که فرموده است «اصحابنا روایت کرده اند» از این عبارت معلوم می شود که شیخ طوسی<sup>رحمته</sup> به آن فتوا نداده است. از میان متأخرین هم حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء که از نوادر روزگار است، در حاشیه ی بر عروه فرموده اقوی این است که شرط نمی باشد. عده ی زیاد دیگری از جمله صاحب عروه<sup>رحمته</sup> هم احتیاط کرده اند.

به نظر ما نیز مشکل است از این شرط تخلف کنیم و احتیاط واجب است و چه بسا فتوا بدهیم که رعایت این شرط لازم است، گرچه مدرکی جز مکاتبه ی علی بن مهزیار که سندش صحیح است، ندارد و آن صحیحه هم مشتمل بر مشکلاتی است.

بعضی هم مانند محقق نراقی<sup>رحمته</sup> - علی ما نسب الیه - آن قدر پیش رفته اند که حتی غسل لیلہی لاحقہ را نیز شرط صحت صوم یوم ماضیه دانسته اند، با این که در شرع، لیلہ لاحقہ متعلق به روز بعد است؛ مثلاً شب جمعه متعلق به روز جمعه است نه متعلق به پنجشنبه، و بعد از زوال حمزه مشرقیه در روز پنجشنبه، دیگر پنجشنبه تمام می شود و شب ملحق به روز جمعه است.

اما آن چه که ما از تنها روایت این باب استظهار کردیم این است که اشتراط صحت صوم به اغسال استحاضه، مربوط به مستحاضه ی کثیره است، ولی این شرط را در مستحاضه متوسطه قبول نکردیم، گرچه مطابق احتیاط است. هم چنین احتمال این که غسل لیلہ لاحقہ مؤثر باشد را نیز دفع کردیم و آن چه که ملتزم شدیم این بود که اغسال نهاریه یعنی غسل نماز صبح و نماز ظهر و عصر را باید انجام بدهد آن هم بنا بر احتیاط؛ یعنی اگر به اصلش فتوا بدهیم، این دو یا سه غسل - در صورتی که بین ظهر و عصر فاصله بیندازد - شرط صحت صوم است.

بحث دیگری که آن جا مطرح می شود این است که غسلی که برای فجر انجام می دهد، آیا باید قبل از فجر باشد تا با طهارت وارد شود یا

بنابراین در اعتباریات ممکن است اتفاق بیفتد چیزی که به منزله‌ی مسبب یا مشروط است، مقدم بر سبب یا شرطش شود.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی

---

این‌که باید بعد از فجر باشد؟

آن‌چه که از ادله استظهار کردیم این بود که باید بعد از فجر انجام دهد، گرچه سید یزدی رحمته الله علیه فرمودند احوط این است که قبل از فجر انجام دهد، اما کلام ایشان قابل التزام نیست مگر این‌که نزدیک به طلوع فجر باشد یعنی عند الفجر.